



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

## عدم شباهت فلسفه یونانی به حکمت متعالیه اسلامی در کلام امام خمینی

تاریخ انتشار: شنبه ۱۰ رجب ۱۴۳۵

## هل العالم

مخالفتان عرفان و حکمت چنین وانمود می‌کنند که فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانی است و میراث کفار. و مسلمان باید علم خود را از کتاب و سنت بگیرد نه از بیگانگان و کافران. ولی فیلسوفان اسلامی معتقدند فلسفه اسلامی محصول اندیشیدن و خردورزی مستقل دانشمندان مسلمان است نه تقلید از یونانیان. بلکه بالاتر از آن معتقدند هیچ شباهت حقیقی بین دستگاه فلسفی یونان با حکمت متعالیه که محصول نهائی فلسفه اسلامی است وجود ندارد.

آیا فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانی است؟

یکم: وقتی سخن از مقایسه دو دستگاه فلسفی به دید کلان گفته می‌شود؛ باید نظر را بر مسائل اساسی و نقاط کلیدی آن دو دستگاه متمرکز نمود. زیرا مسلم است که هر دو منظومه فکری عقلانی دارای گزاره‌های مشترک و مطالبی مشابه می‌باشند که در برخی از استدلال‌ها استفاده می‌شوند و همچنین نتایج مشترکی نیز خواهند داشت.

دوم: مجموعه مباحث اساسی فلسفه اسلامی را می‌توان در مباحث:

- ۱. جهان‌بینی و مراتب عوالم
- ۲. خداشناسی و مبدأ،
- ۳. خودشناسی و نفس
- ۴. معاد

خلاصه نمود و به عبارت دیگر مبدأ و معاد و مسیر فیما بین آن.

دیگر مباحث فلسفی به نوعی مقدمه شناخت این بحث‌های اساسی به شمار می‌آیند.

سوم: اکنون به مقایسه‌ای گذرا میان فلسفه یونانی (فلسفه مشائی منسوب به ارسطو و پیروان ارسطو چون فارابی و ابن‌سینا [۱].) و حکمت متعالیه اسلامی در این محورها می‌پردازیم.

الف) در حکمت متعالیه عالم هستی لاقلاً چهار مرتبه یا به تعبیری چهار طبقه دارد: عالم ماده، عالم مثال، عالم عقل، عالم ذات ولی در فلسفه مشائی عالم هستی سه طبقه دارد و عالم مثال را به شمار نمی‌آورند. همچنین حقیقت عالم از دیدگاه حکمت متعالیه چیزی جز وجود و هستی نیست و ماهیت امری اعتباری به شمار

می‌آید ولی مشائیان از مسأله غافل بوده و گاه بر وفق اصالت ماهیت و گاه بر وفق اصالت وجود سخن می‌گویند.

ب) در حکمت متعالیه در سخن نهائی خداوند متعال وجودی نامتناهی من جمیع الجهات است که جائی برای چیزی ورائی خود نمی‌گذارد و هر گونه کثرتی که تصور شود باید در درون و حیطة وجودی خداوند تصویر گردد. و به عبارت دیگر خداشناسی و جهان‌شناسی حکمت متعالیه خداشناسی و جهان‌شناسی توحیدی است و کثرت استقلالی را به طور کل انکار می‌کند ولی مشائیان خدا را در طبقه‌ای از عالم جدا و منحا از مخلوقات شمرده و مخلوقات را خارج از حیطة وجودی او در مراتبی مادون به حساب می‌آورند و به عبارتی نظامی شرک‌آلود و مبتلا به کثرت استقلالی با خدائی محدود ارائه می‌کنند.

ج) نفس از دیدگاه حکمت متعالیه جسمانیة الحدوث بوده و دارای کلیت و اطلاق نسبت به قوا و ادراکات خود می‌باشد که با همه یکی است در عین اینکه غیر از همه و برتر از همه است و با حرکت جوهری قابلیت صعود به عوالم برتر را دارد تا جائیکه نائل به مقام فنا و خلیفة‌اللهی گردد ولی در فلسفه مشائی نفس را روحانیة الحدوث شمرده و او را جدای از قوا می‌دانند و چون حرکت جوهری را نپذیرفته‌اند از اثبات بسیاری از مقامات نفس عاجزند.

د) وعده‌های الهی در معاد (بهشت و دوزخ و ...) در حکمت متعالیه در عالمی جسمانی ولی مستقل از عالم ماده و برتر از آن تصویر می‌شود و بر اساس حرکت جوهری همه موجودات سیری صعودی به محضر خداوند دارند و حشر و رجوع الی الله مختص به انسان نیست. حکمت متعالیه به واسطه اثبات عالم مثال و حرکت جوهری و تبیین نسبت عوالم ما فوق زمان با علام ماده معادی کاملاً مطابق با معاد قرآنی ارائه می‌دهد که همه مکاتب فلسفی و کلامی از اثبات و تبیین آن عاجز بوده‌اند. ولی مشائیان به جهت عجز از اثبات این مقدمات یا معاد جسمانی را انکار می‌کنند یا آن را به تعلق به اجرام فلکی توجیه می‌نمایند و حشر همه موجودات به سوی خداوند و بسیاری دیگر از خصائص معاد قرآنی را نمی‌توانند اثبات کنند.

چهارم: با توجه به این فهرست کوتاه و گذرا می‌فهمیم که در یک مقایسه کلی فلسفه یونانی شباهتی با حکمت متعالیه ندارد بلکه اساسی‌ترین بحث‌های آن در حکمت متعالیه زیر و رو شده و تغییراتی بنیادین در آن رخ داده که چهره مباحث را کاملاً دگرگون نموده است. این تغییرات بنیادین همگی محصول آن است که حکمت متعالیه بر سر سفره قرآن و عترت نشسته و از آن آبشخور بهره گرفته است.

آری اصطلاحات و الفاظ و قالب بحث‌ها شباهت‌هایی دارد که انسان‌های ناآگاه و غیر متخصص را به توهم می‌اندازد و می‌پندارند که این دو دستگاه کاملاً یکی است و یا لاًقل در مسائل اساسی هم‌نظر می‌باشند. ولی متخصصین فن و عالمان خیره قضاوتی کاملاً متفاوت دارند که در اینجا به نقل عباراتی از رهبر فقید مرحوم آیه‌الله العظمی خمینی قدس سره می‌پردازیم:

در آداب الصلوة می‌فرمایند:

«و در آیات شریفه اول سوره مبارکه «حدید» دقایقی است از توحید، و معارف جلیله‌ایست از اسرار الهیّت و تجرید، که در هیچ یک از مسفورات الهیّه و صحف اهل معرفت و اصحاب قلوب نظیر ندارد. و اگر برای صدق نبوّت و کمال شریعت حضرت نبیّ ختمی جز آن آیات نبود، برای اهل نظر و معرفت هم آنها کفایت می‌کرد. و بالاترین شاهد بر اینکه این معارف از حوصله بشر خارج و از حیطة فکر انسانی بیرون است، آن است که تا قبل از نزول این آیات شریفه و امثال آن، از معارفی که قرآن شامل است، در بشر سابقه‌ای از این قسم معارف نبوده و راهی به این سرایر نداشتند.

اکنون کتب و صحف اعظم فلاسفه عالم، با آن که علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است، موجود است، که شاید بالاتر و لطیفترین آنها کتاب شریف اثولوجیا تصنیف گرانمایه فیلسوف عظیم الشان و حکیم بزرگوار، ارسطاطالیس، است که اعظم حکما مثل شیخ الرئیس ابو علی سینا، اعجوبه دهر و نادره زمان، سر خضوع و کوچکی در پیشگاه او زمین گذاشتند، و از رشحات فکر او منطق و تنظیم قواعد آن است، و به همین جهت او را «معلّم اول» گویند، و شیخ الرئیس فرماید که از زمانی که آن بزرگ قواعد منطق را تنظیم نموده، احدی نتوانسته به یکی از قواعد او خدش‌های کند یا زیادتی تأسیس کند.

با همه وصف، با آن که آن کتاب شریف را برای معرفة الربوبیّه تأسیس و تقنین فرموده، ببینید از اول تا آخر آن کتاب شریف برای معرفتی مقام ربوبیّت مثل این کریمه شریفه اول سوره «حدید» یا نزدیک به مفاد آن یا چیزی که بویی از این سرّ بزرگ توحید داشته باشد، دارد؟ و آن قول خدای تعالی است: هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ. و یا آن که شبیه این قول در تمام اقوال آنها هست: وَ هُوَ مَعَكُمْ اِنْ مَّا كُنْتُمْ؟ اکنون، اقوام متعمّقون و اصحاب نظر و معرفت می‌دانند چه اسراری در این آیات است، و خدای تعالی به چه کلام شریفی و سرّ بزرگی آخر زمانی‌ها را تشریف داده و به آنها منت نهاده.

هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبیّ ختمی و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلا نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد.

بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشی نموده، مثل شیخ الرئیس؛ ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب معرفة الربوبیّه و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست. [۲]

و نیز در تقریرات فلسفه از ایشان نقل می‌کند:

«بنا بر این سخنی که زبانزد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرفها سر درآورده و چه کسی سراغی از این حرفها در کتب آنها دارد. این حرفها در کتب آنها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آنها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه‌اش طبیعیات است، بلی شفای شیخ، فلسفه یونانی است و در آن هم این حرفها نیست.

و باز گمان نشود که حاجی و یا حکمای اسلامی این حرفها را از خود درآورده باشند، بلکه این حرفها در ادعیه بیشتر از منظومه است و صحیفه سجادیه و نهج البلاغه و قرآن منبع و سرچشمه و مادر این حرفهاست. بیایید منظومه را با این ادعیه مقایسه نموده ببینیم در کدام یک مطالب و معارف حقه بیشتر است؛ منظومه در یک رشته و اشاره به یک غرض است ولی ادعیه در رشته‌های مختلف و دارای اغراض متعدده است.